

از فرط بی‌حوایی

حنجره یک ملت


**مهرداد حجتی**

● موسیقی هزاد شعر است، چنان‌که شعر با صدای موسیقی طبیعت درآمیخته شد و با صدای نغمه هر چکاوک، برگ درختی به لرزه درآمد و شاخساری تکان خورد و قطره شبنمی از برگی بر برگی دیگر فرو چکید و این چنین پیروانه‌ای به رقص درآمد و باد پیروانه را با خود برد و دشت سراسر صدا شد و کوهساران آغوشی شد برای صدا و صدا تکرار شد و از قله‌ها بر گذشت. صدا موسیقی بود و موسیقی شعر بود و شعر از حنجره‌هایی خوانده شد که سحر می‌کرد و گوش‌هایی که شنیدند در پی صدای حنجره‌ها روانه شدند و تاریخ پر شد از صدا و صدا موسیقی بود و شعر که در حافظه ماند و با موسیقی یکی شد و در جان مردم ریخت و با آن در آمیخت. چنان‌که روح درمان‌کننده از موسیقی شد و عطر موسیقی همه را به وجد آورد و عین زندگی شد. مردم به آن صداها دل بستند. به حنجره‌هایی که در بی‌صدایی‌شان صدای آنها می‌شد و در بی‌خبری‌شان خبرسان‌شان. حنجره‌هایی که «مرغ سحر» می‌خوانند و از «مدین سپیده» خبر می‌دادند. حنجره‌هایی که هم سرودخوانشان بود و هم نغمه‌سرایشان، و آن حنجره‌ها قدر داشتند چنان‌که شاعران، و حنجره بی‌بدیل زمانه ما نیز چنین است. سال‌ها با صدای ربئی او بر سر سفره‌های افطار گرد آمدیم با صدای او به استقبال اذان رفتیم. صدای او آمیخته با روح و جان ماست. صدایی سحرانگیز و جادویی که به نظر آسمانی است. او حالا به یک نماد تبدیل شده است. نماد ملتی که تاریخ معاصرش سرشار از حادثه است. شجریان حنجره ایران است و حنجره پارسی‌زبانان دنیا. او به‌تنهایی حنجره یک ملت است، حنجره‌ای که از آن صدای مردم شنیده می‌شود، او صدای رسای این ملت است، سال‌ها صدای او به وقت افطار در هر خانه طنین داشت. این صدای او بود که ما را به گرد سفره افطار جمع می‌کرد و شب‌های رمضان را پرخاطره می‌کرد. صدای جادویی او از «آستان جانان» می‌گفت و از «بت چین». از «خسرو خویان» و «گدایی (که) به شاهی مقابل نشیند». او از «ایران سرای امید» گفت. در آن روزهای پرتالهاپ جنگ، از بامی که «سپیده بر آن شواهد دمید. او در تمامی این سال‌ها ماند و صدای رسای یک ملت شد. صدای یک ملت، چه در جنگ و چه در صلح، و آن صدا طی سال‌ها در اعماق جان‌ها نشست و با آن یکی شد. سخن از صدای سحرانگیز و جادویی مردی است که حنجره یک ملت شد و در حافظه آن ملت ماند تا جاودانه بماند. صدای به رسایی فریادهای تاریخی مردمی که هرگز سر تسلیم خم نکردند. محمدرضا شجریان صدای ملت ایران است، او حنجره ایران است، قدرش بدانیم و گرامی‌اش بداریم…

نگاه

### نکوداشت پرستویی در ونکوور برگزار شد

● شرق: مراسم نکوداشت پرویز پرستویی در ونکوور کانادا با نامه خوشامدگویی رسمی دولت کانادا به افتخار حضور این بازیگر برگزار شد.پژمان هادوی، مدیر اجرایی شرکت آریاپرسیس، اعلام کرد که روز شنبه ۱۷ سپتامبر در سالن سنتیال تئاتر شهر ونکوور مراسم نکوداشت پرویز پرستویی برگزار شد.به گفته وی، تعداد زیادی از علاقه‌مندان این بازیگر به دلیل پرشدن ظرفیت سالن بیرون در ماندند و نتوانستند در مراسم شرکت کنند، اما منتظر ماندند تا پس از اتمام مراسم، دقایقی را به گفت‌وگو با پرویز پرستویی بگذرانند.این مراسم با بخش سرود «ای ایران ای مرز پرگهر» آغاز شد. سپس فرشاد جمالی، خواننده سنتی، به‌همراه گروهش قطعاتی را به صورت زنده اجرا کردند و به‌خاطر بازگشت محمدرضا شجریان به ایران،تصفی «مرغ سحر» با همراهی جمعیت حاضر در سالن اجرا شد.آرژتا متوگویی، مدیرعامل شرکت آریاپرسیس، نیز به‌حضور روی سن به‌عنوان یک عضو خانه سینمای ایران، روز ملی سینما را تبریک گفت و ضمن تمجید از پرویز پرستویی، از حضار به‌خاطر استقبالشان تشکر کرد.در ادامه با حضور لیندا ریمر، نامه خیرمقدم رسمی کریستی کلارک، نخست‌وزیر استان بریتیش کلمبیا، به پرویز پرستویی خوانده شد که در آن از نقش او در گردهمایی ایرانیان و همچنین هنرمنایی در نقش‌های متفاوت او قدردانی شده است.در متن این نامه آمده است: «به‌عنوان نخست‌وزیر استان بریتیش کلمبیا بسیار خرسندم که به شما باعث حضور در سالن سنتیال نورت ونکوور برای برگزاری مراسم بزرگداشت و قدردانی از حضور چشمگیر شما در نقش‌های متنوع در ژانرهای مختلف در سینمای ایران خیرمقدم بگویم.ما بسیار متخیریم که بازیگر پرباقای‌ای همچون شما در استان زیبای ما حضور به‌هم رسانیده و من شک ندارم که شما با استقبال بسیار گرمی مواجه خواهید شد. می‌دانم که شما از حضور در کنار کسانی که با دستاوردهای هنری‌تان آشنا هستند و آثانهایی که به یمن این مراسم با کار شما آشنا خواهند شد، لذت خواهید برد.

افتخار آشنایی من با استاد شجریان به قبل از انقلاب برمی‌گردد. یک بعدازظهر در رادیو ایران سال ۱۳۴۵ مدیر تولید موسیقی رادیو ایران ه. الف. سایه ما را به هم معرفی کردند. من جوانی ۲۶ساله بودم. اتفاق عجیبی رخ داد؛ از همان لحظه دیدار انگار سال‌ها با هم آشنا بودیم. ساعات‌ها با هم گپ زدیم. از دنیای موسیقی، آواز و شعر صحبت کردیم، هر رو به تاریکی رفته بود. کارکنان رادیو همه رفته بودند. فقط ما دو نفر غرق در صحبت و آواز بودیم. و این تذکر را دربان رادیو به ما داد که بسیار دیروقت شده است. در همان حالت یکباره استاد شجریان به من گفتند: ببین مایشین را همین‌جا در حیاط رادیو بگذار بیا با ماشین من برویم منزل ما؛ و به‌اتفاق رفتم منزل تهران‌پارس و من برای اولین‌بار با خانواده شجریان، خانم و بچه‌های کوچک ایشان، سه دختر و یک پسر(بچه (همایون) آشنا شدم. دو روز تمام در منزل ایشان ماندیم (اشتیاق و صحبت‌های ما تمامی نداشت). روز سوم با هم به رادیو آمدم و من ماشینم را برداشتم. از اینجایک ارتباط تنگاتنگ به وجود آمد. خیلی روزها صبح زود با هم می‌رفتم در که. آن سال‌ها درکه بسیار خلوت بود و جز کافه کوچک (سید علی) که درون اتاقکی از سنگ بود و صدای آب و پرنده چیز دیگری به نظر نمی‌آمد؛ و ما ساعت‌ها آواز می‌خواندیم. از آنجا که برمی‌گشتم‌ی یا به منزل ما یا به منزل ایشان می‌رفتم. بچه‌های ایشان مثل بچه‌های خود من بودند.

**سیمین سلیمانی**؛ روزهای آخر تابستان، نت سکوت سنتورها «بیداد» می‌کند و «خران»، پیر «گنبد مینا» می‌خزد، نت‌های سیاه، آهنگ پروازِ پرویزِ ایران را که برای همیشه به «آستان جانان» سر می‌ساید، فریاد می‌کنند. هنوز مضارب‌های شورانگیز «سرو آزاد» ایران که حالا در جوار مقبره عطار نیشابوری آرام گرفته است، «جان عشاق» را «شیدا»تر می‌کند. به گزارش «شرق»، ۳۰ شهریور مصادف با درگذشت این موسیقی‌دان بنام است که همراهی پیکر او در چهارم مهر در زادگاهش نیشابور با حضور جمع ۱۷هزارنفری از دوستدارانش برگزار شد. به این بهانه گفت‌وگویی با امیرمحمد و باغچه‌های ۱۰ سال از آن جنب باشد که این شروع خجسته‌ای مانوس بود، داشتیم. امیرمحمد تفتی انتشار آلوم‌هایی، از جمله سبز جاودان، رمز مستی، نای شکسته، شهر بی‌صد، بی‌برگی و پرواز چه سازم را در کارنامه هنری خود دارد؛ همچنین امیرمحمد تفتی اجراهای مشترکی را نیز با استاد پرویز مشکاتیان داشت و به گفته خودش، مباحث مختلف موسیقی به‌ویژه مبحث تلفیق شعر و موسیقی را نزد استاد مشکاتیان درک و دریافت کرد. از وی درباره نحوه آشنایی‌اش با پرویز مشکاتیان می‌پرسم، می‌گوید: «اواخر سال ۱۳۷۸ بنده به واسطه آشنایی دیرینی که با استاد جمشید محبی، نوازنده تنبک، داشتم از ایشان خواستم مرا با موسیقی‌دان برجسته و نام‌آور و نوازنده چیره‌دست، استاد پرویز مشکاتیان آشنا کنند و قرار ملاقاتی بگذارند. این اتفاق با تلفنی از جناب محبی محقق شد و اولین دیدار بنده با استاد فقید در منزل

برای نخستین بار

# بازگوکردن خاطراتی از استاد شجریان به روایت ناظری



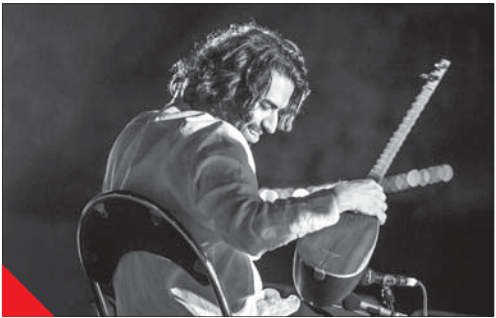
سیمین سلیمانی، مدیر تولید موسیقی رادیو ایران

همایون کوچک روی پای من می‌نشست. خانه‌ای پر از مهر، درِی به روی همه باز و سفره‌ای گشاده و همه چیز دلپذیر و گرم بود. کلاس آموزش آواز استاد شجریان برای اولین‌بار در رادیو ایران حدود ۴۰ سال پیش (دو سال قبل از انقلاب تشکیل شد. اولین گروه شاگردان ایشان، گروه آقای محسن کرامتی بودند؛ البته من در کلاس‌های آموزشی ایشان حضور نداشتم اما از دور شاهد آن بودم. در سال ۵۷ با بالاگرفتن انقلاب مردم ایران گروه ما هنرمندان هم‌فکر به طور دسته‌جمعی و به همراه مدیر موسیقی رادیو استعفا داده و از رادیو و تلویزیون

گفت‌وگو با امیرمحمد تفتی و آموزه‌ها و خاطراتش از پرویز مشکاتیان

## سوز سنتور در آستانِ «خران»

آقای محبی رخ داد البته ناگفته نماند بنده ایشان را در کنسرت‌های تهران و کنسرتی در کرمان دیده بودم؛ در همان اولین جلسه دیدارمان ایشان صحبت‌های زیادی درباره موضوعات مختلف مطرح کردند، پس از طرح دیدگاه‌ها و نظرآتمان بعد از گذشت چند ساعت انگار سال‌ها بود که همدیگر را می‌شناختیم و دردلد‌ها و حرف‌های مشترک زیادی داشتیم. قرار بر این شد ملاقات بعدی ما منزل این‌جنب باشد که این شروع خجسته‌ای برای دوستی و مؤانست ۱۰ساله با آن بزرگمرد بود. بعد از چند جلسه‌ای که ایشان به اتفاق جناب محبی به منزل ما آمدند به پیشنهاد آقای محبی و اشتیاق خود استاد کنسرتی را در شهر یزد برنامه‌ریزی کردیم و در تیرماه ۷۹ اثر «مرزده بهار» را که قبلا زنده‌یاد ایرج بسطامی خوانده بود را اجرا کردیم. جلسات شعرخوانی و ساز و آواز و درسی و کاری ما ادامه داشت و همان سال سفری به‌اتفاق به قونیه داشتیم و به‌به زیارت حضرت مولانا رفتم. همچنین در سال ۸۰مسافرتی به ارمنستان داشتیم و چند ماه بعد از آن اجرای دیگری را در یکی از بناهای عهد صفوی در شهر مید یزد به روی صحنه بردیم که بازخوانی اثر «وطن من» بود و همین‌طور دوستی و مجالست و آموختن این‌جنب تا سه شب مانده به درگذشت ایشان ادامه یافت.



سیمین سلیمانی، مدیر تولید موسیقی رادیو ایران

سهراب پورناظری؛

## پشتم به بیستونِ با ایهت گرم است

به‌همین‌خاطر این سعادتی برای من است که اتفاقاتی از این قبیل، بیشتر شود و من نیز اطمینان دارم که در جامعه ایجاد انگیزه خواهد کرد». این نوازنده تنبور و کمانچه در ادامه با تاکید بر نیاز به حمایت مردم ادامه داد: «پدر بزرگوار، تهمورس عزیز و من، هیچ مضایقه‌ای در زمینه برگزاری چنین برنامه‌هایی نداریم و امیدواریم این فستیوال را بشود ۱۰ سال ادامه‌اش داد تا به یکی از قطب‌های فرهنگی خاورمیانه و آسیا تبدیل شود». آخرین شب از دومین دوره فستیوال موسیقی بارانا با اجرای آنتونیو ری، سهراب پورناظری در سه بخش در بیستون اجرا شد که شامل تک‌نوازی آنتونیو ری، تک‌نوازی سهراب پورناظری و هم‌نوازی این دو نوازنده و گروه پنج‌نفره‌شان بود. به

تلفظ واژه موسیقی ممنوع بود و باید می‌گفتی سروده‌ای انقلابی. تمام سختی‌های آن دوران را با هم و در کنار اعضای کانون هنری چاووش گذراندم. هسته اصلی کانون چاووش مدیریت آن ه. الف. سایه، محمدرضا لطفی، حسین علیزاده، پرویز مشکاتیان، نصرت‌الله ناصح‌پور، محمدرضا شجریان و این‌جنب شهرام ناظری، ناصر فرهنگ‌فر، علی‌اکبر شکارچی، عبدالنقی افشارزینا، اعضای گروه عارف و شیدا و گروه کامکارها و دیگر دوستان هنرمند کل کانون را تشکیل می‌داد. بعد از ازبین‌رفتن کانون چاووش ما هم کم‌کم از هم فاصله گرفتیم، همه ما از هم جدا شده بودیم، اما همگی در یک موضوع با هم متحد بودیم و آن تعهد قبلی و درونی نسبت به موسیقی و ایمان و ایستادگی در راه هنر این ایستادگی و تعهد و اعتقاد هنری را استاد شجریان به بهترین شکل ادامه داده است. جایگاه هنری و منزلت و شخصیت شجریان بر کسی پوشیده نیست. با وجود برخی نامهربانی‌ها ملت ایران خوشبختانه هنرمندان واقعی خود را باس می‌دارند به‌خصوص با جایگاه رفیع هنری و عملکرد هنرمندانه‌اش استاد شجریان آشنایی کامل دارند. از صمیم قلب تولدشان را تبریک عرض می‌کنم و آرزویم این است که سال‌های سال با حضور ایشان در چنین روزی با اهل هنر جمع شویم و به شکرانه تولد و به سلامتی و جادوانگی ایشان غزل خوانیم و طرحی نو دراندازیم.

هنری خود بنا بر دلایل متعدد که فعلا جای بحث آن، اینجا نیست خانه‌نشین شد. او می‌توانست همان موقع با توجه به امکانات و ظرفیت‌هایی که داشت در بهترین جاهای دنیا زندگی کند اما گوشه‌گیری، عزلت و خلوت را پیشه کرد و در کنسور شو ماند، چراکه او واقعا عاشقانه ایران را دوست داشت با همه زخادهایی‌که در قرون گذشته در این سرزمین اتفاق افتاده بود. انگار همه غم‌وفصه‌ها را یک‌تنه به دوش می‌کشید. همه دغدغه‌اش ایران و ایرانی بود. او که دوران قبل از انقلاب و دوران انقلاب و بعد از آن را در زندگی خود تجربه کرده بود، داداغر عزیزانی بود که در سربلندی کشورشان جانشناختی کرده بودند و انکار که او تمام غرور مثبت یک ایرانی واقعی را داشت و حسرت به دلش بود که چرا از این همه پتانسیل و ظرفیت‌های بالقوه کشورش استفاده نمی‌شود. او در سرزمینی با آن همه پشتوانه فرهنگی و هنری زندگی می‌کرد اما به اتفاق اکثر استادان دیگر ناگزیر به خانه‌نشینی بود چون تعصبات در جامعه و در بین مسئولان فرهنگی کشور وجود داشت که این همه گنجینه‌های ناب باید افسرده و رخ زرد کرده در گوشه عزلت نشینند و آه کشند و نتوانند قدمی از قدم بردارند و همه اینها برای کسی مثل من نیز که عاشق سرزمین و فرهنگ و هنر و بزرگان و مفاخر تاریخش است جذاب بود، به‌همین‌دلیل با وی مجالست و مؤانست داشتم؛ حتی اولین بارش در آن سال با ایشان ملاقات داشتم این غزل مولانا به خاطرم آمد «همه را بیازمودم ز تو خوشترم نیامد/ چو فروشدم به دریا چو تو گوهرم نیامد…».

گفته مدیران برگزاری فستیوال بارانا، این فستیوال قرار است سال دیگر نیز در بیستون، تهران و در یک شهر تاریخی دیگر برگزار شود. سهراب پورناظری در توضیح آخرین قطعه اجرارشده با نام «زیاب» گفت: «چند سالی است که من تمرکز خود را روی تلفیق و هم‌نشینی موسیقی‌هایی گذاشتم که خاستگاه ایرانی دارند؛ مثل همراهی تنبور و دودوک در ارمنستان یا فلانمنکو گیتار و تنبور و کمانچه. فلانمنکو گیتار نیز بیس ایرانی دارد و این جنس از موسیقی از سوی زیرباب کبیر از ایران به منطقه آندلس رفته و آنجا تکمیل و به موسیقی کلاسیک غربی ترکیب شده است». او با اشاره به رؤیای همیشه خود که تلفیق موسیقی ایرانی و اسپانیایی بوده، ادامه داد: «سال گذشته دوست عزیزم، آنتونیو، را برای این پروژه یافتم. زیرباب برگرفته از اثر نوازنده بزرگ فلانمنکو، پاکودلوسیا، ساخته شد و من براساس آن قطعه یک ملودی نوشتم که مسیر سفر زیرباب کبیر از ایران به مناطق عرب‌زبان و سپس به آندلس نشان می‌دهد». سهراب در آخرین جملات خود به بیستون باابهتی که پشتش به آن گرم است بایلد و به شهری اشاره کرد که شهر استاد بهزادها، حاجی‌خان ناظری و در نسل‌های بعد یکیسرو پورناظری، شهرام ناظری و کیهان کلهر است و باید چراغ موسیقی ایرانی را زنده نگه دارد. رؤیای تحقق‌یافته سهراب پورناظری، حالا در سرزمین مادری‌اش و در شهری که خانه پدری‌اش در آن است، روی صحنه رفته و دل هنردوستان را گرم کرد. اگرچه استقبال در برخی‌ها بیشتر و در برخی‌شب‌ها کمتر بود، اما روشن‌شدن چراغ این جشنواره در شهری که سهم بزرگی در تاریخ موسیقی ایران دارد، امیدها را به تداوم آن قوت بخشید. عیاشگاه سه‌شنبه ۳۰ شهریور، دومین دوره از فستیوال موسیقی بارانا با طلوع مهتاب بر فراز بیستون پایان یافت.

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                        |  |  |  |  |  |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--|--|--|--|--|
| <b>ادامه از صفحه ۱۰</b>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                |  |  |  |  |  |
| <b>خون موج زند در دل لعل</b>                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                           |  |  |  |  |  |
| <p>آنها و کش‌های قیصری‌شان کاری ندارم. از نظر من، موقعی آنها اهمیت پیدا می‌کنند که به‌عنوان یک نیروی اجتماعی بخوانند متمرث‌رائی باشند یا به‌دلیل فقر فرهنگی بازپچه دست قرار گیرند و برای کسب قدرت از آنها سوءاستفاده شود. متأسفانه در سال‌های اخیر مشاهده شد در سطوحی مانند رئیس دولت و برخی افراد دیگر با ادبیات این قوم سخن بگویند و گاهی از تکیه‌کلام‌های زشت در قالب الفاظ انقلابی برای توهین، برچسب‌زنی و اعمال خشونت کلامی استفاده می‌شود. نگویید اینها ریشه در پدیده‌های کهن‌تر تاریخی ما مانند لوطی‌گری، جاهل‌مسلكی و لات‌بازی دارد. نگویید کشور ما ایران، بهشت این طفیلی‌هاست. ادبیات چاله‌میدانی</p>                                                                                                         |  |  |  |  |  |
| <p>۴- با این همه دودستگاه فرهنگی، شوراهای اداستسی و پایین‌دستی و آن‌همه هزینه‌های سنگین چرا کسی پیش‌بینی نکرد که چنان فقرتاری با ارباب معرفت و صاحبان هنر ماییدن هنری را به تاخت‌وتاز میان‌مایگان مهیا خواهد سپرد. چرا در جامعه فعلی که دو انقلاب بزرگ، پشت سر گذاشته است، جوانان برای تخلیه روانی خود باید سراغ پدیده‌های زیرزمینی بروند و حرف‌زدن، آداب و معاشرت، تکیه‌کلام‌های رایج در موسیقی کلاسی‌ آنها و حتی لباس‌پوشیدن و نحوه اندیشیدن آنها را کی‌برداری و تقلید کنند. کدام سیاست‌عدده‌ای جوان را به‌سوی بستر باری به‌رجهت‌بودن، نیندیشیدن و ذوب‌شدن در الگوها و اسطوره‌های کاذب زیرزمینی رانده است؟ بستری که در آن فردی به‌عنوان خواننده موسیقی می‌تواند در طول یک دهه فعالیت طرفداران بی‌شماری را به خود</p> |  |  |  |  |  |

یادداشت روز

### نغمه سرکن که جهان تشنه آواز تو بینم


**طاها افشین**
**منتقد موسیقی**

● بیست‌وچند سال پیش بود که برای اولین‌بار صدای شما را گوش دادم: «هر دمی چون نی از دل نالان…» در آن شور کودکی آن صدای غمگین مرا وادار به نشستن و گوش‌فرآودان کرد و «سرو چمان» شد نواری که از سر تا ته دوروی آن را کامل می‌شنیدم، روی جلد نوار، نقاشی نینررخ مردی با کت و کراوات سرمه‌ای بود و نگاهش آن‌قدر مهربان که می‌شد مثل یک پدر در آغوشش آرام گرفت و من شش‌ساله در آغوش صدای محزون شما آرام گرفتم. «سرو چمان» را دیگر از بر بسودم که دو نوار دیگر را در خانه پیدا کردم با همان نقاشی نیرمخ مرد مهربان (دل مجنون و پیام نسیم) و کم‌کم فهمیدم که صدای آن مرد مهربان برای تمام اهالی خانه همان حسسی را ایجاد می‌کند که برای من ایجاد کرده و این اولین‌بار بود که فهمیدم در دوست‌داشتنتان تنها نیستم. فهمیدم که نام آن مرد مهربان روی جلد نوار، شجریان است و تمام نوارها را نگاه کردم تا هر کدام که چیزی شبیه نام «شجریان» دارد گوش دهم و حتما می‌دانید که کدام نوارها در این جست‌وجو پیدا شدند و من در شش، هفت سالگی چه آثاری را شنیدم. هفت‌ساله بودم که «شجریانی» شدم؛ کلام را نمی‌فهمیدم اما موسیقی این صدا، یک جای امن بود و از شنیدنش سیر نمی‌شدم. زمان پیش می‌رفت و دیگر می‌دانستم شجریان، آن نینررخ مهربان روی جلد همانی است که رزنا را خوانده، همانی است که عیدها «کو ری یار می‌آید، نسیم باد نوروزی»‌اش را گوش می‌کنیم و شب سال نو بود و آن صدا که تنها عکسش را دیده بودم، روی صفحه تلویزیون ظاهر شد و آواز خواند. هفت سال از دیدن آن نیرمخ برای اولین‌بار گذشت و من ۱۴ساله حالا دیگر می‌فهمیدم که «ماهو دادن به شب‌های تار…» یعنی چه، حالا دیگر می‌شد فهمید هنگامی که می‌خوانید «برادر بی‌قراره…» چرا اشک در چشمان دیگران حلقه می‌زند و چرا وقتی «چشم نرگس» را می‌شنویم، حالمان یک‌جوری می‌شود و بغض عجیبی به گلویمان چنگ می‌اندازد. عشق را با «یدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد» شما شناختم و جاززدنش را با «آمده‌ام که سر نهم» شما تجربه کردم. بم که فرو ریخت طلسم همه‌چیز را شکستید و به‌همین‌سبب مردم شددید تا بهت همه را با شعر سایه سؤال کنید: «این شیخون بلا باز چه بود ای ساقی؟» و از آن پس بود که فهمیدیم می‌شود شجریانمان را، گاهی نه از نوار و سی‌دی‌که از نزدیک شنید و آمدم و شنیدید و دیوانه شدید. دیگر بیش‌ازپیش شما را می‌دیدیم و خوشحال از بودنتان و حسرت به دل نماندنتان از اینکه استاد ما در وطنش کنسرت نمی‌دهد. بار اول که کنسرت خارج از کشور را لغو کردید، ترسی به جامان افتاد اما پیام دادید که حالتان خوب است و بار دوم دیگر دلشوره امانمان را برید. هنوز چنددقیقه‌ای از نوشدن سال نگذشته بود که تصویر تازه شما دلمان را حسابی لرزاند. کوش به خبرهای همایون سپردیم و انتظار چندساله با دلهره همراه شد. دلمان دیگر نه برای آواز که برای دیدن روتتان حتی در یک عکس هم لک زده بود و با اینکه اخبار از موفقیت درمان حکایت می‌کرد، ما دیگر تا با چشم خودمان نمی‌دیدیم، آرام نمی‌گرفتیم. استادم؛ ما چشم دیدن این دوست ۱۵ساله شما را نداریم و دوستی خودمان را نزدیک‌تر و قدیمی‌تر از او می‌دانیم؛ لطفا عذرش را بخوایید. این‌ها آهنگ جدید چند می‌زان دیگر سکوت دارد؟ سکوتش را بشکنید. خوشبختی ما مثل خوشبختی آثانه‌ای است که در عصر حافظ زیسته‌اند. دیگر بس است این انتظار؛ نغمه سر کنید که جهان تشنه آواز شماست. اما امروز، زادروز همان عکس نیرمخ روی جلد؛ زادروز آن پدر خوش‌آواز، زادروز آن که خود را خاک پای ملت می‌داند و این خاک سرمه چشم ماست؛ زادروز شماست؛ زادروزتان مبارک… همین.

خبر

### اعلام نامزدهای بهترین آثار بخش اقلام تبلیغی جشنواره مقاومت

● روابط‌عمومی جشنواره بین‌المللی فیلم مقاومت نامزدهای بهترین آثار بخش اقلام تبلیغی جشنواره را به این ترتیب معرفی کرد:
**بخش عکس**؛ محمدمهدی دلخواسته برای مجموعه عکس فیلم «مزارشریف»، سحاب زری‌باف برای مجموعه عکس فیلم «ایستاده در غبار»، احمدرضا شجاعی برای مجموعه عکس فیلم «ساکن خانه چوبی».

**بخش پوستر**؛ علی باقری برای طراحی پوستر فیلم «شیار ۱۴۳».احمدرضا شجاعی برای طراحی پوستر فیلم «ساکن خانه چوبی»، محمدمهدی روح‌الامین برای طراحی پوستر «یتیم‌خانه».